

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه مکار (جلسه پانزدهم)

ختم مفهومی استاد اخوت ۹۵/۱۲/۲۱

بحث ما راجع به یقین بود و در مورد یقین گفتیم که ما به حقایق نازل شده قابل اتکاء موثر در زندگی که آن را از تلاطم نجات می دهد، یقین می گوئیم.

حقایقی که نازل می شوند و قابل اتکا هستند و انسان را از تلاطم نجات می دهند، یقین اند. طبیعتاً فقدان یقین معادل انواع اضطراب ها، فتنه ها، تردیدها، ناامیدی ها و القائات و سوسه انگیز، ناآرامی ها و عدم اطمینان به حقیقت است. در واقع اگر کسی مضطرب است و دچار انواع تردید و سردرگمی و انواع ناامیدی است و ناآرام است نمی تواند به حقیقت اطمینان کند، مربوط به یقین است.

در واقع یقین مادر همه خیرات (ام الخیرات) و فقدان یقین هم ام المصائب است. به همین دلیل هر جایی که یقین هست، حتماً تمامی خیرات هم حضور دارند؛ شکر، ایمان، فکر، عقل و... حاضر هستند. زمانی هم که یقین نباشد، محل تمام شرور است؛ مثل کفر، شرک و بقیه موارد.

پس وقتی ما راجع به یقین صحبت می کنیم روی نقطه ثقل ارزش ها در زندگی انسان صحبت می کنیم که اگر این نقطه ثقل تخریب شود، تمام ارزش ها تخریب می شود و اگر احیا شود تمامی ارزش ها احیا می شود. ان شاء الله در مباحث بعدی ما یک مدل تفکر مبتنی بر یقین پیدا می کنیم که «تفکر امی» نام دارد یعنی تفکری که از فطرت نشأت گرفته و بر پایه یقین است. یعنی باید ما روش کار با یقین را از کودکی به بچه هایمان و در نوجوانی در مدارس و به دانشجویان تفکر مبتنی بر فطرت و یقین را آموزش دهیم. در واقع باید یاد بدهیم که وقتی با مساله ای مواجه می شوند چگونه به حقایق ثابت رجوع کنند و با آن حقایق ثابت مشکلات را حل کند. در واقع «تفکر امی» پایه تمام تفکرات است و تفکر حقیقی است و اولین توانمندی که انسان را با یقین مواجه می کند، تفکر اوست.

بنا شد در تتمه بحث یقین، مباحث کاربردی بگذاریم، که اگر جایی بدون یقین عمل کردیم، براساس یقین عمل کنیم و درد و امراض مان برطرف شود. تصمیم ما این است و از خیلی قبل تصمیمان این بود که اطمینانی در زندگی پیدا کنیم و به رضایت و خرسندی برسیم و بتوانیم براساس یک حقیقتی زندگی مان را جلو ببریم. ما همیشه دنبال راه بودیم تا آنکه راه را پیدا کنیم. اگر بخواهیم به صراط مستقیم برسیم، راهش دستیابی به یقین است.

یقین چگونه فعال می شود؟ چون یقین در فطرت وجود دارد، باید فعال شود.

۱) همان طور که فطرت فعال می شود. مفهوم یقین و فطرت ملازم و مساوی هم اند. پس همانطور که فطرت فعال می شود، یقین نیز فعال می شود زمانیکه از آلودگی ها و القائات محیطی خلاص شود. همین مقدار که با القائات محیطی کاری نداشته باشد یعنی نگوید که «این همان حرفی است که پدرانمان گفتند» و از این گونه حرف ها رها شود. از تبلیغات، از فرهنگ ها و آداب و رسوم ها، از حرف مردم خلاص شود. در این صورت فطرت فعال می شود. زیرا القائات محیطی مانع فعال شدن فطرت است.

شما ممکن است کارهای اشتباهی در جامعه ببینید که پشت آن ها هیچ گونه نفع عاقلانه ای نیست و برای خوش آمدن مردم آن را ادامه می دهید و نهایتا تبدیل به فرهنگ می شود. در واقع انسان به خاطر آنکه طبیعت و فطرت دارد یعنی طبیعتش در توجه به مادیات است، مادیات او را به سمت تن آسایی و دنیاخواهی سوق می دهد، و فرهنگ ها براساس این تنظیم می شود و فرهنگ ها نوعا به دنبال تکثیر تن آسایی و طبیعت است. اما انبیاء الهی (علیهم السلام) بر روی فطرت انسان ها می آیند. انبیاء نیز «آباء» هستند اما پدران حقیقی ما.

پس همانطور که فطرت فعال شود، یقین نیز فعال می شود و این دو با هم هستند. به مقدار بی توجهی به فطرت، یقین یقین نیز از دست می رود.

۲) دومین راهکار مهم، دینداری است. در اینجا دینداری کار ایجابی می کند، ولایتمداری، شریعتدانی و شریعتمداری و تن دادن به امر و نهی های الهی به شدت یقین را فعال می کند. امامداری، پیامبرداری انسان را در یک راهی قرار می دهد که از یقین امام و پیامبر وام می گیرد. همین مقدار که فرد متصل شود و امام و پیامبرش را صحیح انتخاب کند، به همان میزان یقین در او فعال می شود و به نظر می رسد اگر دومی اتفاق بیافتد، به طور طبیعی فطرت نیز فعال می شود و به طور طبیعی فرد جوّ زده نمی شود و آباء برایش در مدار

حق می‌شوند. از فطرت آن‌ها وام می‌گیرد و زندگی‌اش را جلو می‌برد و سپس ممکن است که بسیاری از منافع را بفهمد. ممکن است بسیاری از منافع یقین را که قبل نمی‌دانسته، بفهمد و متوجه شود.

اگر در جامعه‌ای دینداری و امام‌داری به هر دلیلی نقض و شکسته شود، یقین شکسته می‌شود. یعنی همان اضطراب‌ها، فتنه‌ها و ... ظاهر می‌شوند. در واقع امام و پیامبر سگان‌دار امنیت مردم‌اند. اگر این‌ها به نحوی از شهری اخراج شوند، اخراج به معنای اینکه حرفشان حاکم نباشد (و هم‌وا یاخراج الرسول) یا اینکه رسول در خانه‌ای باشد اما حرفش شنونده نداشته باشد، «تنها ماندن علی علیه السلام» یعنی در شهر کوفه باشد اما حرفش خریدار نداشته باشد، این جریان یقین را می‌شکند و یقین را تبدیل به شک می‌کند و شک تردید می‌شود و تردید بددلی می‌آورد، و بعد از آن لجبازی و و به صورت زنجیروار جلو می‌رود.

بطور مثال اینکه کسی می‌گوید من به این دلیل حجاب ندارم که با حاکمیت مشکل دارم، این یعنی لجبازی. می‌گویند «اگر دینی که می‌گویید این است، پس من نماز نمی‌خوانم» این یعنی شکی که به لجبازی رسیده است. و جالب است که ما این را در آدم‌های خوبمان می‌بینیم، آدم‌های قرآن‌خوان ما می‌گویند که ما چرا نماز و قرآن بخوانیم! می‌گویند که یک مدتی نماز نمی‌خوانیم ببینیم که چه می‌شود.. و تمامی این‌ها از بی‌امامی است. هر چه که در فطرت است، از جنس یقین است. جنس یقین یعنی آنکه ثابت است و زوال‌ناپذیر. فطرت جنسش از جنس یقین است.

پس ما دو راه اصلی برای فعال‌شدن یقین داریم؛

(۱) صیانت از فطرت: فطرتان را خراب نکنید.

(۲) امام‌دار شدن، پیامبردار شدن، دین‌دار شدن. برخی‌ها امام و پیامبر و ولی را جدا می‌کنند و می‌گویند که ما دین داریم که این درست نیست. برخی‌ها پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را قبول می‌کنند ولی امام (علیه‌السلام) را نه، برخی‌ها تا ۱۲ امام (علیهم‌السلام) می‌آیند اما به ولی فقیه نمی‌رسند.

صیانت از فطرت یعنی نباید با «آباء» آن را خلط کنند! پدران ما گفتند که مال و ثروت مهم است، پدران ما گفتند که بانک مهم است! و.. غیره.

تقوا به معنای مراقبتی است که انسان از خودش دارد، وضعیتی از نفس که خود را در برابر خالق خودش حاضر می‌بیند.

فصل سوم ما کاربردی‌ترین فصل کتاب است که به نام امام حق است.

برای اینکه ما یقین‌دار شویم راهش این است که امام داشته باشیم، و امام یعنی داشتن امام حق. امام‌دار شدن یعنی یقین‌دار شدن. زیرا انسان یک هویت جمعی دارد و از آن هویت جمعی استفاده می‌کند و این هویت جمعی در او یک پیوستگی ایجاد می‌کند. پس اگر امام‌دار شود بدون آنکه زحمتی کشیده باشد، یقین‌دار می‌شود.

فصل سوم: امام حق

یک سری مقدماتی را باید در ابتدا مطرح کنیم:

۱. ذات زندگی انسان؛ امر و نهی

امر و نهی برای انسان در حکم دم و بازدم است. یعنی ما در هر کاری که انجام می‌دهیم طبق امر و نهی است پس باید امر و ناهی داشته باشیم و حتما هم باید امر و نهی از بیرون ما باشد.

۲. رسول نمایان‌کننده حکم خدا

بخش عمده‌ای از آیات نورانی قرآن در تبیین نقش رسول در نمایان کردن امر و نهی‌های الهی است. اگر رسول نباشد به هیچ وجه امر و نهی از ذات باری تعالی به ما نمی‌رسد. به خاطر همین همه آیات از اول تا به آخر قرآن، منشاء حکم و امر، رسول و وحی است. عقل منشاء امر و نهی نیست، اگر «فألهمها فجورها و تقواها» ست باز هم در صورت تسویه‌ای که با رسول اتفاق افتاده است. الهام مثل عقل است، خودش در ذاتش امر و نهی نیست، بلکه کاشفیت امر و نهی از آن اوست. آنچه که به عقل می‌آید به وسیله القاء الهام می‌شود. عقل و الهام دو روی یک سکه‌اند.

اگر در تمام قرآن بگردید، منبع حکم به انسان، عقل انسان، ایمان انسان و تفکر او منتسب نمی‌شود، «له الحكم و له الامر».

پس اگر رسول نباشد، اتصال انسان مختل می‌شود.

شما یک محل اتکا دارید و یک سبب اتصال. امکان ندارد کسی بگوید که من احکام را با عقل بدون وحی استخراج می‌کنم، این از آیات سوره مبارکه رعد به دست می‌آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَا كِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱)....

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴)

دعوت به حق مخصوص اوست. دعوت به حق تنها از آن اوست، و این هم از طریق وحی انجام می‌شود. پس رسول محور یقین می‌شود.

۳. رسول، محور یقین

الهام فهمی است وابسته به توان فطرت اما وحی امر بیرونی است و یک مصدر بیرونی واضح دارد، یعنی وقتی به مادر حضرت موسی (علیه السلام) وحی می‌شود یعنی توسط ملک مقرب با صدایی واضح با ایشان صحبت می‌شود. وقتی وحی را به اشتباه الهام می‌دانند آن وقت است که قرآن را تجربه‌های شخصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌دانند. زنبور عسل در جایی که امواج ماهواره‌ای و مخابراتی باشد کارش مختل می‌شود، حتما یک انتقال از بیرون به درون روی زنبور عسل وجود دارد.

اشکال کار از آن جایی شروع می‌شود که برخی از اندیشمندان به خاطر ضعفی که دارند، بین وحی و عقل مقایسه می‌کنند در حالیکه این اشتباه است. این مثل که می‌گوید اگر دیوانه‌ای سنگی را در چاهی می‌اندازد، صد عاقل هم نمی‌تواند آن را در بیاورند، نقل این جریان است که کسی گفت که عقل و وحی شبیه یکدیگرند. مانند این است که کسی بگوید که من کتابی نوشتم بین چشم و خورشید، و آن‌ها را مقایسه کرده‌ام و یا مثلا میکروسکوپ را با سلول می‌خواهم مقایسه کنم.

منشاء این خطا این است:

(۱) عقل و وحی را مقایسه می‌کنند

(۲) دومین خطا این است که منبع حکم را دو تا می‌کنند یکی عقل و دیگری وحی

۳) سومین خطا آن است که وحی را می‌برند و دور می‌اندازند و عقل را می‌گیرند.

و این می‌شود اصالت انسان و جدایی وحی و سیاست و انسان مستقل از ولیّ و رسول. و البته این‌ها درس‌های دانشگاهی است که دکتری هم دارد! بعد تکفیری‌ها را نماد آن‌هایی می‌دانند که از قرآن حکم گرفتند و بعد عاقلان را دور از وحی می‌دانند و می‌گویند که کسی که دنبال وحی می‌رود عقل ندارد و به خودش بمب می‌بندد!

خداوند ما را از این صحبت‌هایی که به ما القا شده، حفظ کند.

فعلا بحث ما این است که اگر ذات انسان امر و نهی است، این اولین جایی است که تولید اشکال شروع می‌شود، یعنی در این نکته نه می‌تواند دفاع کند و نه می‌تواند اثبات کند.

وابسته یعنی ذات انسان موجودیتش وابسته به ذات ربوبی است و با امر و نهی می‌شود و اگر قرار باشد حیات طیبه داشته باشد، باید متصل به وحی باشد.

فقط و فقط توسط وحی امر و نهی ابلاغ می‌شود، حداقل اگر کسی نتوانست بپذیرد به هر حال باید برخی امر و نهی‌های اصلی را مانند «صل و نحر» «اقم الصلاه» و.. را بپذیرد.

یعنی اگر شما رسول را بردارید، نمی‌توانید به جایی اتکا کنید. پس رسول محور یقین است.

۴. امام، نمایاننده رسول

وجه امامت یعنی وجه جلوداری. وجهی که جلو می‌افتد و حکومت تشکیل می‌شود. امام وجه جدانبودن دین از سیاست است. آیا همه پیامبران (علیهم‌السلام) امام بودند؟ نمی‌دانیم اما حداقل پیامبر خاتم (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، و پیامبران اولوالعزم (علیهم‌السلام) امام بوده‌اند. پس امام نمایاننده رسول است. الزامی ندارند که امام حتما رسول باشد و رسولی حتما امام باشد. اما خداوند امام را به عنوان نمایان‌کننده رسالت قرار داده است.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبْدِينَ (۷۳) سوره مبارکه انبیاء.

ما انواع وحی داریم، حدود ۱۰-۱۲ نوع وحی که یک مدل آن وحی انبائی است که مخصوص رسالت است و نوع دیگر مثال وحی به مادر حضرت موسی (علیه السلام) و یا وحی به زنبور عسل.

وحی انبائی حتما باید مرتبط با کتاب باشد و وحی امام وظیفه جریان‌سازی دارد، امام حتما امت دارد.

امر و نهی‌ها از طریق القائنات بیرونی می‌آید و کسی نمی‌تواند بگوید که من امر و نهی از بیرون ندارم چون آن هم وحی شیطان است... این کلاهی است که سر انسان می‌رود! اگر کسی امر و نهی غیر رسول را بپذیرد خود را به هیچ یعنی «ثمن‌بخس» فروخته است.

۵. یقین در پرتو توجه به امامت

یقین فقط و فقط در پرتو توجه به امام حاصل می‌شود. یعنی اگر کسی در فکرش موضوع امامت نباشد، یقین برایش موضوعیتی ندارد.

رسول می‌گوید که اقامه قسط کنید. اقامه قسط خودش ده‌ها حکم دارد و تفصیل و تفریع آن با امام است. اقامه قسط برای کودکان، بزرگسالان و زنان و... است. مشکل ما بر سر همین موضوعات کلی است، همه فکر می‌کنیم که در حال اقامه قسط هستیم بدون نظام امامت.

برخی‌ها می‌گویند که شما تو بیش از حد در کلاس‌هایتان به موضوع امامت و ولایت اتکا می‌کنید. برای این است که اگر این رکن را بردارید، هیچ امری از دین را نمی‌توان فهمید... غیر امام همه چیز توهّم می‌شود.

در این موضوع بهتر از خطبه فدکیه پیدا نکردم. به جای خطبه فدکیه می‌توانیم بگوییم خطبه یقین! بحث اصلی فدک نیست، موضوع بحث، انتساب ولایت و توحید است.

خودتان را بگذارید در زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، که خبر رسیدن خاتم‌الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را می‌فهمد، و آنقدر رسول برایش بزرگ است که مرگ را در مقابل آن هیچ می‌داند. حضرت زهرا (علیها‌السلام) نیز در خطبه فدکیه مطرح می‌کنند که مرگ نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، خرد، ذلیل و هیچ است و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خود مرگ را اختیار کرد.

۶. احیای یقین در پرتو احیای امامت

سلسله جلیله انبیاء (علیهم السلام) و اولیای الهی همگی دلالت‌دهنده به توحیدند و به غیر از توجه به ربّ هیچ حرف و ادعای دیگری ندارند. هر عمل، باور، فکر و گفته‌ای از آنان بر موخّذ بودن و موخّذ شدن خالص، دلالت دارد. به همین دلیل قرب به آنان، قرب به توحید ناب است و اگر چنین نباشد قربی اتفاق نیافتاده است. شاخصه نزدیک شدن به انبیاء (علیهم السلام) و اولیاء الهی فعال تر شدن توجه فطری نسبت به پروردگار عالم است. مثلاً ما چطور به امام حسین (علیه السلام) نزدیک می‌شویم؟ زمانیکه فطرتمان فعال شود. کسی فریب نخورد، که اگر زیارت رفت و خواب امام (علیه السلام) را دید، یعنی به امام (علیه السلام) نزدیک شده است. اگر نزدیکی انسان به پیامبر و امام آن‌ها را با کلام خدا یعنی قرآن آشنا تر نکرد، یعنی به امام نزدیک نشده است. با توجه به مطالب فوق قرار گرفتن در اردوگاه امام معصوم (علیه السلام) و در زمان غیبت ایشان در اردوگاه ولیّ جامع الشرایط، به طور طبیعی باعث جهت‌دار شدن اعمال و باورها طبق منویات ایشان می‌شود و البته اگر چنین نگردد، فرد دچار نفاق و فسق شده است که اگر در خارج از شهرهای اسلامی باشد دچار کفر می‌شود. بنابراین یکی از ساده‌ترین کارها برای فعال‌سازی یقینی فطری، قرار گرفتن در بیرق امامت امام حق است زیرا امام حق دلالت‌دهنده به امر و نهی خدا و حقایق هستی است. این نکته را از قرآن به راحتی می‌توان فهمید. این مطلب را می‌توان با کمی تأمل در کلام وحی متوجه شد. علاوه بر آیات شریف قرآن این موضوع در سندهای مختلفی از ائمه معصومین (علیهم السلام) به صورت تفصیلی بیان شده است. یکی از گویاترین سندهای تاریخی و حماسی، کلام بلیغ حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) معروف به خطبه فدکیه است. شاید بهتر باشد این خطبه را «خطبه یقین» نام گذاشت، زیرا در آن به آنچه مربوط به یقین است، دلالت داده شده است و در واقع سندی در تبیین مبحث یقین است. یقینی که در صورت توجه، موجب اقامه دین و ولایت می‌شود و در صورت بی‌توجهی موجب اهانت به دین و ولایت می‌گردد. خطبه، فطرت است. می‌خواهد بگوید که چه می‌شود که انسان از فطرتش عدول می‌کند. بی‌توجهی به فطرت، موجب اهانت به دین و ولایت می‌شود اما اگر توجه شود، حکومت امیرالمومنین (علیه السلام) می‌شود. به هر حال اهل سنت هم می‌دانند که حکومت امیرالمومنین (علیه السلام) هم با

حکومت عمر و ابابکر متفاوت است زیرا در کتاب ابن ابی الحدید نوشته شده است که «الحمد لله که غیر برتری کنار زده شد و برتری آمد». در همان خطبه ابابکر هم اقرار می کند که البته پشت پرده‌هایی وجود دارد.

یک روایت دیگر هم بعد از خطبه آورده‌ایم که به نظر می‌رسد آخرین خطبه نقل شده از حضرت (علیهاالسلام) است، که انصار و مهاجران اظهار پشیمانی می‌کنند، در همان دوره که در فاصله یک ماه کار از کار گذشته بود اما دیگر امکان نداشت.

نکته بسیار مهم در بیان این خطبه کاربرد فراوان آن در زندگی است. خطبه‌های فدکیه نوعاً در مجلس عزا گفته شده و احساسات غلبه داشته است. ما هم سعی می‌کنیم که احساسات مان غلبه نکند.

همه کسانی که خطبه را می‌خوانند شروع می‌کنند به پشت دست‌زدن و لعنت کردن.. اما چرا خودت را طبق آن نمی‌سازی؟ تو مگر طبق نظر حضرت زهرا (علیهاالسلام) هستی؟ اگر کسی با معرفت صلوات و لعن کند، حرفی نیست اما انتقاد این است که چرا باید خطبه‌ای که خطبه فطرت است و باید تاریخی باشد، من جزء این خطبه نباشم؟! چرا موضع ما مشخص نیست؟..

نکته بسیار مهم در بیان این خطبه کاربرد فراوان آن در زندگی است. زیرا موضوعاتی که در خطبه بیان شده است موضوعاتی است که در هر دوره و در زندگی هر فردی مکرراً اتفاق می‌افتد. در واقع یک ترجمانی از قرآن و یک بیانی از کل قرآن است. در واقع تفسیر موضوعی یقین از کل قرآن، خطبه فدکیه است. در آن موضوع یقین از تمام سوره‌ها بیان می‌شود. زیرا می‌توان بر اساس رهنمودهای این خطبه حق را از باطل متمایز ساخته و در پیروی از حق استقامت ورزید. زیرا به صورت واضح تبعات عدم تمایز حق از باطل بیان شده است و مهم‌تر از آن تبعات ننگین تبعیت از باطل به وضوح تبیین شده است. یعنی خطبه برای هر کسی یک سیر زندگی را نشان می‌دهد.

اشتباه است اگر این خطبه:

۱. تنها مربوط به یک زمان و دوره تلقی شود.
۲. تنها در خصوص فدک دانسته شود. دلیل اینکه فدک می‌آید این است که خیلی صحنه‌های خشونت باری بوده است که مطرح کردن فدک سبب شد که خطبه قرائت شود و در واقع آن بهانه بوده است. اگر قرار بود حضرت (علیهاالسلام) برای حکومت حضرت امیر (علیه‌السلام) خطبه بخواند کسی حرف گوش نمی‌داد

و ممکن بود مسجد را به آتش بکشاند. به نظرم دقت در خطبه خیلی از پشت پرده‌ها مشخص می‌شود، مثلاً چرا فلانی حرف نزد! این اشتباه است که بخواهیم خطبه را تاریخی کنیم.

۳. افراد خود را از مسائل مطرح شده در آن دور بدانند.

۴. به عنوان منشور یقین آن هم «یقین کاربردی و راهبردی» معرفی نشود.

۵-۱. حضرت زهرا (سلام الله علیها)، احیاگر یقین

با مختصر تأملی در خطبه فدکیه می‌توان فهمید که موضوع فدک در این خطبه موضوعی کاملاً فرعی و مصداقی است. اعتنا و احترام به آن را به عنوان نمونه‌ای از جلوه‌های توجه به یقین معرفی کرده و بی‌اعتنایی و بی‌احترامی به آن را به عنوان موضع‌گیری صریح در برابر کتاب خدا، رسول و اولی الامر معرفی کرده است.

توجه به مضامین خطبه که ممکن است هر روز و هر لحظه برای هر انسانی و در هر دورانی پیش بیاید، می‌تواند سرّ و ضرورت قرار گرفتن در اردوگاه ولیّ الهی را یادآور شود این مهم در صورت توجه به یقین برای فرد حاصل می‌شود و در صورت بی‌اعتنایی و بی‌احترامی به آن به شدت لطمه می‌بیند.^۱

افراد وقتی خطبه را می‌شنوند باید بعد از آن بگویند که ولیّ الهی کیست و اردوگاه او کجاست؟

^۱ کتاب حاضر در صدد شرح این خطبه شریف و وزین نیست ولی برای بالا بردن دقت اقدام به عنوان‌بندی بر اساس یقین کرده است.

ساعت دوم

قبل از آنکه به جزئیات خطبه پردازم، چون کل خطبه را تقریباً در یک ساعت می‌توان خواند اما همین که کسی بخواند ترجمه کند و شرح دهد، حداقل ۱۵۰ تا ۲۰۰ ساعت طول خواهد کشید، ما فقط به عناوین اصلی آن می‌توانیم پردازیم. افرادی که در جلسه هستند اگر نوشته کتاب برایشان ارسال شد، می‌توانند به طور مفصل مطالب را مطالعه کنند. ترجمه خوبی برای خطبه فراهم شده است که خانم کندی زحمتش را کشیده‌اند. ترجمه‌ای هم که داشتند، عالی بود.

تبرهای خطبه فدکیه:

تمام هم ما در این تیربندی این است که این از قالب تاریخی به قالبی یقینی برسد. فکر نکنید مخاطب این خطبه آدم‌های آن موقع‌اند، بلکه همه ما هستیم.

ا. توجه به توحید به عنوان اصل یقین

ب. تبیین چگونگی اتکاء به اصل یقین

ت. تجلی توحید در زندگی توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ث. قرآن و عترت (علیهم السلام) راه دستیابی به یقین

ج. تبیین اصول یقینی شرایع

ح. همراهی با یقین جاری شده توسط ولی الهی

خ. دور شدن از یقین با بی‌اعتنایی به ولی الهی

دور شدن چرا اتفاقی می‌افتد و چه تبعاتی دارد؟

د. تبعات پشت کردن به یقین

ذ. نمونه‌ای از باز شدن باب توجیهات در نبود یقین

ر. نمونه‌ای از بی‌اعتنائی نسبت به انذار امام یقین

ز. ریشه‌های دور شدن از یقین

س. نمونه‌ای از یقین شکنی پیچیده

ش. تدبیر در قرآن تنها راه بازگشت به یقین

متن اصلی خطبه:

داستان این چنین آغاز می‌شود که؛ وقتی ابوبکر و عمر برای منع حضرت زهرا(علیهاالسلام) از فدک همدست شدند و ایشان از آن با خیر شد، مقنعه بر سر کشیده، چادر به سر کرد و با چند تن از اطرافیان و زنان قوم خود به سوی مجلس ابوبکر حرکت فرمود، و با کمال طمأنینه و آرامش و همچون رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) راه می‌رفت، چون وارد مسجد شد ابوبکر با گروهی از جماعت مهاجر و انصار نشسته بودند، پس پرده‌های زدند، و آن حضرت(علیهاالسلام) در پشت آن پرده جلوس فرمود، سپس آن حضرت(علیهاالسلام) آه دردناکی از دل سوزان خود کشید و همه مجلس به گریه و ناله افتاده و یکپارچه اندوه و عزا شد، آن حضرت(علیهاالسلام) اندکی صبر نمود تا مجلس آرام گشت سپس این گونه سخن آغاز نمود:

(یعنی معلوم است که جامعه التهاب و عزایی دارد و در این فضای عزا این مطالب گفته شده است.)

۱. توجه به توحید به عنوان اصل یقین

ستایش‌گری خدای یگانه	۱. الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ، سِوَا سِوَا خِدَائِي رَا بَرِ أَنْجَحَ أَنْعَامِ فَرْمُودَه
شکر الهامات	۲. وَ لَكُمُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلَّهَمَّ، وَ شَكَرَ هَمَّ أَوْ رَا بَرِ أَنْجَحَ (از خوبی‌ها و بدی‌ها به انسان) الهام نمود.

ثنا نسبت به داشته‌ها با توجه به:	۳. وَ الشَّانِءُ بِمَا قَدَّمَ، حمد خدای راست به آنچه پیش فرستاد:
- نعمت‌های ابتدایی	۳,۱. مِنْ عُمُومِ نِعْمِ ابْتِدَائِهَا، و از عموم نعمت‌هایی که خداوند ابتدائاً (بدون درخواست) عطا نموده است،
- فراوانی آلاء	۳,۲. وَ سُبُوغِ آلَاءِ أَسْدَائِهَا، و فراوانی نعمت‌هایی که عطا کرده است،
- تمام منت‌ها	۳,۳. وَ تَمَامِ مَنِّ أَوْلَاهَا، و تمام منت‌هایی [نعمت‌هایی] که بذل نمود.
- بیرون دانستن احصای نعمت‌ها	۳,۴. جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدَدُهَا، شماره این نعمت‌ها از عدد بیرون است،
- بی‌نهایت دیدن جزاها	۳,۵. وَ نَائِ عَنِ الْجَزَاءِ أَمَدُهَا، و مرزهای آن از حد جبران و پاداش فراتر،
- بی‌نهایت دیدن انتهای نعمت‌ها	۳,۶. وَ تَفَاوُتَ عَنِ الْإِذْرَاقِ أَبَدُهَا، و دامنه آن تا ابد از حیطة ادراک بشر گسترده‌تر است. (نه تنها اول نعمت‌ها بلکه آخر آن‌ها نیز در دسترس ادراک بشر نیست)
- استمرار نعمت با شکر	۳,۷. وَ نَدْبَهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا، مردمان را دعوت کرد تا با شکر، استمرار و ازدیاد نعمت را طلب کنند.
- افزایش نعمت با حمد	۳,۸. وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِهَا، و ستایش خلائق را با افزایش نعم خویش برانگیخت
- تقویت نعمت‌ها با دعا	۳,۹. وَ تَنَبَّى بِاللَّذْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا، و دعا را وسیله افزونی نعمتها قرار داد و تکرار فرموده است دعوت شما را به امثال این نعمت‌ها [نعمت‌های اخروی].

وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلَّهَمَّ: حضرت همه نعمت‌ها را از الهام می‌داند. نفس نفس، قدم به قدم و هر دیده‌ای نعمت است که از الهام ناشی می‌شود. ما این چنین مضمونی جایی نداریم، مخصوصاً اینکه حضرت (علیها السلام) است.

وَ الشَّانُ بِمَا قَدَّمَ: ثناء و حمد جدا آمده است. این نشان می‌دهد که حضرت (علیها السلام) واژگان مخصوص به خودشان را دارند. حمد به حق می‌رسد.

حمد و شکر و ثناء به صورت یک شبکه این جا قرار گرفته‌اند. کسی که ثنا را به این حد می‌تواند ببیند، فوق‌العاده است.

۱,۱. مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ ابْتَدَأَهَا، و از عموم نعمت‌هایی که خداوند ابتدائاً (بدون درخواست) عطا نموده است،
۱,۲. وَ سُبُوحِ آلاءِ أَسَدَائِهَا، و فراوانی نعمت‌هایی که عطا کرده است،
۱,۳. وَ تَمَامِ مِثْلِ أَوْلَاهَا، و تمام منت‌هایی [نعمت‌هایی] که بذل نمود.
۱,۴. جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدَدُهَا، شماره این نعمت‌ها از عدد بیرون است،
۱,۵. وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا، و مرزهای آن از حد جبران و پاداش فراتر،
۱,۶. وَ تَفَاوَتَ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْلُهَا، و دامنه آن تا ابد از حیطه ادراک بشر گسترده‌تر است. (نه تنها اول نعمت‌ها بلکه آخر آن‌ها نیز در دسترس ادراک بشر نیست)

اینجا هم نعمت صرف می‌شود و هم قلمرو می‌گیرد.

در خود نعمت انواع نعمت می‌آید و در خود کیفیت انواع کیفیت می‌آید و شبیه یک ماتریس می‌شود.

۲. تبیین چگونگی اتکاء به اصل یقین

شهادت به وحدانیت خدا به عنوان کلمه:	۱. وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةٌ: و شهادت می‌دهم به لا اله الا الله خدایی که شریکی برای او متصور نیست. کلمه ای که
- اخلاص	۱,۱. جُعِلَ الْإِخْلَاصُ تَأْوِيلَهَا، تأویل آن اخلاص است. (نتیجه این شهادت اخلاص در اعمال است)

۱,۲. وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبُ مَوْصُولَهَا، وَ هَمَّ دَلَهَا بِهَآنِ كَرِهَ خُورِدَه‌آسْت (این توحید را خدا در دلها جاسازی کرده است)	- وصل شدن
۱,۳. وَ أَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا، وَ انْدِيشَه‌ها از آن روشنی یافته است.	- روشنی تفکر
۲. الْمُمْتَنِعُ	توجه به وحدانیت خدایی با ویژگی‌های:
۲,۱. مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ، خَدَائِي كِه چشَم‌ها را توان دیدن او نیست	- غیر قابل مشاهده
۲,۲. وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ نَه زبَان‌ها را قدرت وصف او.	- غیر قابل توصیف
۲,۳. وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ، نَه وَهْم‌ به اوج درك ذاتش می رسد.	- غیر قابل تصور
۳. ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَأَ مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، اَشْيَاءَ را آفرید بی آنکه پیش از آن موجود باشند.	- به وجود آورنده اشیاء
۴. وَ أَنشَأَهَا بِلَا احْتِدَاءٍ أَمْتَلَهُ امْتَثَلَهَا كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ، وَ أَنهَا را با قدرت و مشیتش بی هیچ قالب و مثالی تکوین فرمود.	- ایجادکننده هر چیز
۴,۱. مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، بی آنکه به خلقت آن‌ها محتاج باشد.	- بدون داشتن حاجت از خلق آن‌ها
۴,۲. وَ لَا فَائِدَةَ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، یا در آن فایده‌تی بجوید	- بدون گرفتن فایده از آن‌ها
۴,۲,۱. إِلَّا تَثْبِيثًا لِحِكْمَتِهِ، مَگر تَثْبِيثِ حَكْمَتِش (به واسطه خلق موجودات حکیم بودنش را ثابت و ظاهر کرد)	- صرفاً به دلیل تثبیت حکمت
۴,۲,۲. وَ تَنْبِيهاً عَلَى طَاعَتِهِ، وَ هَشِيَارِ كَرْدنِ خَلَائِقِ بِرِ طَاعَتِش (زیرا اطاعت خدا امری فطری است)	- و توجه دادن به طاعت
۴,۲,۳. وَ إِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ، وَ أَشْكَارِ سَاخْتنِ قُدْرَتِش	- و اظهار قدرت
۴,۲,۴. تَعْبُداً لِكَبْرِيَّتِهِ، وَ بَرایِ آنْكَه مَخْلُوقَاتِ او را پَرَسْتِش كَنْنَد.	- برای تعبد مخلوقات
۴,۲,۵. وَ إِعْزَازاً لِدَعْوَتِهِ، وَ بَرایِ عِزْتِ بَخْشِيدنِ بَه دَعْوَتِش (تثبیت	- عزت بخشیدن

دعوت	و تقویت دعوت انبیاء).
- اعطای ثواب در قبال طاعت	۴,۲,۶. ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَىٰ طَاعَتِهِ، سپس ثواب را در قبال طاعت
- وضع عقاب در صورت معصیت	۴,۲,۷. وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَىٰ مَعْصِيَتِهِ، و عقاب را در قبال معصیت قرار داد
- باز داشتن بندگان از نقت	۴,۲,۸. ذِيَادَةٌ لِّعِبَادِهِ مِنْ نَقْمَتِهِ، تا بندگان را از انتقام و عذابش بازداشته
- سوق یافتن به بهشت	۴,۲,۹. وَ حَيَاشَهُ لَهُمْ إِلَىٰ جَنَّتِهِ، و به سوی بهشتش ببرد.

این قسمت برای فعال شدن «تفکر امی» بسیار مهم است و این ۱۰ مورد در رابطه با خدا بسیار جالب است و بسیار ساده می گوید که شما توحید را قبول داشته باشید.

وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا: و اندیشه‌ها از آن روشنی یافته است. یعنی تفکر باید روشن شود.

ربط عقل و تفکر و اخلاص عجیب است. در قسمت دوم توجه به سمت خدا می رود.

شما الان از نظر سندیت، با این مفاد به بالاترین سند می رسید. این فرازاها ما را یاد حضرت ابراهیم (علیه السلام) در قرآن می اندازد اما گویی حضرت زهرا (علیها السلام) همه آیات قرآن را تدبر کرده اند و درون مایه بحث توحیدی اش حضرت ابراهیم (علیه السلام) است.

استخراج آیات خطبه حدود ۲۰۰۰ ساعت وقت می گیرد و آلا کاری ندارد.

وقتی می گوید الحمد لله یعنی خدا را از ناحیه ستودن و ستایش کردن و جاری کردن حق در عالم معرفی می کند و اینکه ما او را می فهمیم و از ناحیه یک جریان فیضی که دائما متصل است مطرح می کند. وقتی شهادت می دهد خود را ناظر قلمداد می کند. مقام شهادت، مقام مشاهده توحید است و فرد بر اتفاقات عالم شاهد است. در واقع در شهادت شما مطلب را از منظر شاهد می بینید.

اینکه چرا اول حمد است و بعد از آن شهادت است این است که شهادت همیشه مرحله تکامل یافته توحید است.

۳. تجلی توحید در زندگی توسط پیامبر (صلی الله علیه وآله)

<p>۱. وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ شَهَادَتِ مِي دَهَمِ كِه پدريم محمد بنده و رسول خداست</p>	<p>شهادت به عبودیت و رسالت پیامبری که:</p>
<p>۱,۱. اِخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ خَدَاوَنَد اُو رَا اِخْتِيَارِ كَرْد وَ بَر گَزِيْد پِيْش از آنکه به او رسالت دهد.</p>	<p>- اختیار شده قبل از رسالتش</p>
<p>۱,۲. وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَ نَامِ مَقْدَسِش رَا قَبْلَ از اِيْنَكِه (بِه اِيْنِ عَالَمِ) بِيَايِد وَ رِسَالَتِش ظَاهِر شُوْد (بِه جَمِيْعِ اَنبِيَا مَعْرِفِي كَرْد وَ اَسْمِش) رَا آوَرْد.</p>	<p>- نامگذاری شده قبل از متمایز شدنش</p>
<p>۱,۳. وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَنَهُ، وَ اُو رَا بَر گَزِيْد وَ بَر تَرِي بَخْشِيْد پِيْش از آنکه مبعوثش کند.</p>	<p>- برگزیده شده قبل از بعثتش</p>
<p>۱,۴. اِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ وَ بَسْتَرِ الْأَهْوَالِ مَصُونَةٌ وَ بِنَهَائِهِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ، اَن هِنْكَامِ كِه بِنْد گَانِ دَرِ عَالَمِ غَيْبِ پَنْهَانِ بُوْدَنْد وَ دَرِ سَر حِدِ عِلْمِ وَ دَرِ هَالِه اِي از تَرَسِ وَ وَحْشَتِ سِيْرِي مِي كَرْدَنْد (هِنْكَامِي كِه هِنُوْزِ مَوْجُوْدَاتِ وَ جُوْدِ عِيْنِي پِيْدَا نَكْرَدِه وَ پَا بِه عَرَصِه وَ جُوْدِ نَكْذَاشْتِه بُوْدَنْد). از اَنجَا كِه خَدَاوَنَدِ عِلْمِ وَ اِحَاطَه وَ مَعْرِفَتِ بِه عَوَاقِبِ اُمُوْرِ وَ حَوَادِثِ رُوْز گَارِ وَ مَنزَل گَاهِ مَقْدِرَاتِ دَاشْت (مِي دَانَسْتِ مَقْدِرَاتِ عَالَمِ هَر كَدَامِ چِه مَوْقِعِيْتِ وَ جَاي گَاهِي دَرِ نِظَامِ آفَرِيْنِشِ دَارِنْد)،</p>	<p>- قبلی که ...</p>
<p>۱,۵. ابْتَعَنَهُ اللَّهُ اِئْتِمَامًا لِأَمْرِهِ وَ عَزِيْمَةً عَلَي اِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَ اِنْفَاذًا لِمَقَادِيْرِ رَحْمَتِهِ، اُو رَا بَر اَنگِيْخْتِ تَا كَارِ خَدَائِي خُوِيْشِ (رَسِيْدِنِ اَنسَانِ بِه كَمَالِ لَاقِيْشِ) رَا بِه اَتْمَامِ رِسَانْدِ وَ حَكْمِ قَطْعِي خُوِيْشِ رَا اِمْضَا كَنْد (هَمِه</p>	<p>توجه به دلایل بعثت</p>

<p>آنچه از ازل برای کمال خلقت پیش بینی شده بود به اجرا در آید) و مقدرات حتمی اش را نفوذ بخشد (پیغمبر از مقدرات حتمی خداوند بود و مبعوث شدنش تنفیذ این تقدیر حتمی خداوند است).</p>	
<p>۱,۶. فَرَأَى الْأُمَمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا عَكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا، پس محمد رسول خدا با امت‌هایی مواجه شد، فرقه فرقه شده در مقابل آئین‌ها و ملازم آتش‌ها (به راهی رفته‌اند که به جهنم منتهی می‌شود) و بندگی بت‌ها را کرده و انکار خدای را می‌کنند علی رغم معرفت به او (علی رغم توحید فطری).</p>	<p>توجه به مواهب بعثت</p>
<p>۱,۷. فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ ظُلْمَهَا وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا وَ جَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ عُجْمَهَا وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، پس خدای تعالی بوسیله پدرم محمد تاریکی‌ها را روشن کرد و تیرگی‌های ابهام را از دلها زدود و ابرهای سیاه را از مقابل دیده‌ها کنار زد. (موانع هدایت و آلودگی‌های قلبی را زدود). و پدرم برای هدایت مردم قیام کرد</p>	<p>توجه به عنایت‌های تفصیلی بعثت</p>
<p>۱,۷,۱. فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْعَوَايَةِ، و آنها را از گمراهی نجات بخشید.</p>	<p>- نجات از گمراهی</p>
<p>۱,۷,۲. وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ، و نور بصیرت بر چشمهای تاریکشان پاشید و بینا ساخت.</p>	<p>- بصیرت‌بخشی و برطرف کردن نابینایی</p>
<p>۱,۷,۳. وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، و آنها را به دین محکم و استوار هدایت کرد</p>	<p>- هدایت به دین قویم</p>
<p>۱,۷,۴. وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ، و به صراط مستقیم فرا خواند(هدف از بعثت این بوده که قلوب انسان‌ها متوجه خدا بشود و راه شیطان را نرفته و بگذارد فطرت اولیه کار خودش</p>	<p>- دعا به راه مستقیم</p>

را بکند).	
۱۰۸. ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ وَ رَغْبَةٍ وَ إِيْثَارٍ، تا اینکه خداوند او را به اختیار (با درخواست یا به اذن خود پیامبر) و رغبت و ایثار او و با دست رأفت خویش به سوی خود برد.	توجه به فقدان پیامبر در عین وجود مواهب بعثت ایشان
۱۰۸،۱. فَمُحَمَّدٌ مَنْ تَعَبَ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ وَ مُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ ، پس محمداکنون از رنج های این دنیا در آسایش است و گرد او را فرشتگان نیکوکار فرا گرفته‌اند و مشمول خشنودی پروردگار غفار و همجواری خداوند جبار (بسیار جبران کننده) است.	- وضعیت پیامبر نزد خداوند
۱۰۸،۲. صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ وَ أَمِينِهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِيَّهِ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، درود خدا بر پدرم ، پیامبر او و امین وحی او و برگزیده او و منتخب و مرضی او. و سلام و رحمت و برکت خدا بر او.	- ویژگی های پیامبر

اینکه خطبه با نسبت به خود حضرت «ابی محمد» (صلی الله علیه و آله) شروع می شود، مهم است.

دلایل بعثت مهم می شود:

ابْتَعَثَهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْنَاءِ حُكْمِهِ وَ إِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ: او را برانگیخت تا کار خدایی خویش (رسیدن انسان به کمال لایقش) را به اتمام رساند و حکم قطعی خویش را امضا کند (همه آنچه از ازل برای کمال خلقت پیش بینی شده بود به اجرا درآید) و مقدرات حتمی اش را نفوذ بخشد. «پیغمبر» (صلی الله علیه و آله) از مقدرات حتمی خداوند بود و مبعوث شدن شان تنفیذ این تقدیر حتمی خداوند است).

- اتمام امر
- عزمه
- انفاذ

هر سه دلیل خاتمیت است.

توجه به مواهب بعثت:

فَرَأَى الْأُمَمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا عَكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا: پس محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خدا با امت‌هایی مواجه شد، فرقه فرقه شده در مقابل آئین‌ها و ملازم آتش‌ها (به راهی رفته‌اند که به جهنم منتهی می‌شود) و بندگی بت‌ها را کرده و انکار خدای را می‌کنند علی‌رغم معرفت به او (علی‌رغم توحید فطری).

باور نمی‌کنید که این حرف‌ها از خانمی باشد که مصیبت‌زده شده است. ایشان تمام جاهلیت را در این ۴ بند خلاصه کردند.

(۱) دین داشتند اما چون واحد نبود، فرق داشتند.

(۲) در آداب و رسول آتشین خودشان تعصب دارند.

(۳) بت می‌پرستند.

(۴) در حالی که خدا را می‌شناسند، انکارش می‌کنند و این یعنی یک معرفت فطری و یقینی دارند اما انکار می‌کنند.

پس این می‌شود بسترهای جاهلیت که لازم است توسط بعثت نورانی شود.

فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ ظُلْمَهَا وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا وَ جَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، پس خدای تعالی بوسیله پدرم محمد تاریکی‌ها را روشن کرد و تیرگی‌های ابهام را از دلها زدود و ابرهای سیاه را از مقابل دیده‌ها کنار زد. (موانع هدایت و آلودگی‌های قلبی را زدود) و پدرم برای هدایت مردم قیام کرد.

این‌ها اصلش ۳ تا است که ۳+۱ می‌شود که مانند سوره فلق و ناس است.

(۱) نور و ظلمت (ظلم)

(۲) ابهام و تبیین (بهم)

(۳) گرفتگی (غمم و حالت‌های درماندگی مانند اصر)

بسیار شبیه سوره فلق است. مشکلات یا از جنس تاریکی است (غاسق) یا ابهام است و از جنس گرفتگی است.

یک دفعه دیگر این داستان را به گونه‌ای دیگر می‌گویند:

۱،۱،۱. فَأَتَقَدَّهْمُ مِنَ الْعَوَايَةِ، وَ أَنَهَا رَأَى كَمْرَاهِي نَجَاتٍ بَخَشِيدٍ.

۱،۱،۲. وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَائَةِ، وَ نَوْرَ بَصِيرَتٍ بَرِجِشْمَاهِي تَارِيكْشَانِ پَاشِيدِ وَ بَيْنَا سَاخْتِ.

۱,۱,۳. وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، و آنها را به دین محکم و استوار هدایت کرد

۱,۱,۴. وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ، و به صراط مستقیم فرا خواند(هدف از بعثت این

بوده که قلوب انسان‌ها متوجه خدا بشود و راه شیطان را نرفته و بگذارد فطرت اولیه کار خودش را بکند).

دو تا دو تا می‌شود. دستگاه عوض می‌کند. غوایه در مراحل رشد و در قلب سلیم می‌رود که غاوی در سوره شعراء است.

بصرهم در سوره نمل است (بل الدارک ... عمون)

دین قویم و طریق مستقیم هم سوره حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) است.

این تغییر دستگاه نوعی قدرت‌نمایی است و هم اینکه اگر بخواهید فدک را تحلیل کنید، گاهی در دستگاه اول تحلیل می‌کنیم و گاهی در دستگاه دوم و گاهی در دستگاه سوم و در جلوی چشمتان حقایق را با این ۳ می‌فهمید. یعنی نمی‌تواند فارغ از این ۳ دستگاه باشد. ماهیت این دستگاه‌ها مانند قسم است که شما را در سه کنجی تشخیص قرار می‌دهد.

در دستگاه‌های بالا یک ۴ تایی، یک ۳ تایی و یک ۲ تایی داریم، مانند نمازهاست.

مولفه‌های زوج حکمتی است. مولفه‌های فرد فطری است و اتمام حجت از آن درمی‌آید.

یقین در ذاتش با دو مقوله خیلی ارتباط دارد، از آن لحاظ که یقین حجت را تمام می‌کند. پس هر یقینی «حجت» است و از آن جهت که هر یقینی انسان را در مدار عمل قرار می‌دهد، «حکمت» است.

از آن جهت که یقین به طور قطع بر فرد اتمام حجت می‌کند پس بنابراین حجت است. پس اگر جایی گفتیم حجت، یعنی یقین. از آن جهت که یقین به طور قطع راهبردهای زندگی را مشخص می‌کند، حکمت است.

پس وجه اشتراک حجت و حکمت، یقین است. پس در روایات می‌گویند (احتجاج الزهرا علی الفدک). یعنی اقامه حجت که همان یقین است. اینجا هم بصیرت می‌دهد و هم مسئولیت‌زاست.

دستگاه رشد:

۱. غوایه انحراف قلب است و بیشتر روی مراتب رشد و بلوغ است.

۲. عمایه

دستگاه ساختار وجودی انسان:

- (۱) نور و ظلمت (ظلم)
- (۲) ابهام و تبیین (بهم)
- (۳) گرفتگی (غمم و حالت‌های درماندگی مثل اصر)

دستگاه ساختار وجودی اجتماع:

- (۱) دین داشتند اما چون واحد نبود فرق داشتند.
- (۲) در آداب و رسول آتشین خودشان تعصب دارند.
- (۳) بت می‌پرستند.
- (۴) در حالی که خدا را می‌شناسند انکارش می‌کنند و این یعنی یک معرفت فطری و یقینی دارند اما انکار می‌کنند.

دستگاه ۴ تایی مربوط به ساختار وجودی جامعه است.

دستگاه ۳ تایی مربوط به ساختار وجودی انسان است.

دستگاه ۲ تایی مربوط به رشد است.

خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قبض روح کرد، و جنس مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) با بقیه متفاوت است زیرا در آن رأفت، اختیار، رغبت و ایثار دارد:

ثُمَّ قَبْضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ وَ رَغْبَةٍ وَ إِيْثَارٍ، تا اینکه خداوند او را به اختیار (با درخواست یا به اذن خود پیامبر (صلی الله علیه و آله)) و رغبت و ایثار او و با دست رأفت خویش به سوی خود برد.

ایثار: خیر لك من الاولى سوره ضحی است.

وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بزرگتر از مرگ است و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه نمی‌داد از دنیا رحلت نمی‌کردند. باید اختیار می‌کردند.

شاهد در پاره‌ای از موارد مقامش بالاتر است، یعنی کسی که شهادت می‌دهد که قبض روح پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین بود، یعنی او باید هم رسول را ببیند و هم فرشته مرگ را مگر آنکه رسول خودش گفته باشد که چنین چیزی نفروند.

ص. قرآن و عترت (علیهم السلام) راه دستیابی به یقین

ثُمَّ الْتَفَتَتْ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ: پس حضرت رو کرد به کسانی که در مسجد نشسته بودند و فرمود:

توجه دادن به نقش بندگان موحد در عالم	۱. أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ، شما ای بندگان خدا!
- پرچمدار و انتقال‌دهنده امر و نهی‌ها	۱،۱. نُصِبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، مرجع و پرچمدار امر و نهی خداوندید (شما مهاجرین و انصار محور احکام الهی هستید که دیگران از شما که پیغمبر را درک کرده اید اطاعت کنند)
- حامل دین و وحی خدا	۱،۲. وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحْيِهِ، و حاملان دین او و وحی او (رسالت رساندن بدون کم و زیاد دین به دیگران بر عهده شماست)
- امنیت‌بخش از جانب خدا	۱،۳. وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، و اماناء خداوندید بر خویشتن
- مبلغین به امت‌های دیگر	۱،۴. وَ بَلَّغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ، و مبلغان اوئید به سوی امت‌ها.
توجه به مقام ولایت برای دستیابی به حق	۲. زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ وَ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ، زمامدار حق اکنون در میان شماست با پیمانی که از پیش با شما بسته است (غدیر خم)
توجه به مقام قرآن برای دستیابی به حق با ویژگی‌های زیر:	۳. وَ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ، و یادگاری (کتاب یا خلیفه ای) که برای شما باقی گذاشته است.
- کتاب ناطق خداوند	۳،۱. كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ، کتاب ناطق خداست.

۳,۲. وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وقرآن صادق	- قرآن صادق
۳,۳. وَالنُّورُ السَّاطِعُ، و نور فروزان	-
۳,۴. وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ، و شعاع درخشان	
۳,۵. بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، کتابی که حجت‌های آن روشن است،	
۳,۶. مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، بواطن آن آشکار(اسراری نهفته دارد ولی سر بسته نیست)،	
۳,۷. مُنْجَلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، ظواهر آن متجلی	
۳,۸. مُعْتَبِطَةٌ بِهٖ اَشْيَاغُهُ، و پیروان آن مورد غبطه اقوام دیگر.(آنچه مهم است عمل به قرآن است و درس سعادت دنیوی و اخروی در آن است).	
۳,۹. قَائِدًا [قَائِدًا] إِلَى الرُّضْوَانِ، کتابی که تبعیت از آن، انسان را به سوی رضوان(بالاترین درجات بهشتی) سوق می‌دهد	
۳,۱۰. اَتَّبَاعُهُ مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ، و گوش جان سپردن به آن، نجات را به ارمغان می‌آورد.	
۳,۱۱. اسْتِمَاعُهُ بِهٖ تَنَالُ حُجُجُ اللّٰهِ الْمُنَوَّرَةُ، و حجت‌های نورانی خداوند بواسطه آن دست یافتنی می‌شود.	
۳,۱۲. وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، و بوسیله قرآن به واجبات تفسیر شده	
۳,۱۳. وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ، و محرمات منع شده	
۳,۱۴. وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، و ادله ظاهر	
۳,۱۵. وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ، و براهین کافی (که پشتوانه آنهاست)	
۳,۱۶. وَ فَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، و فضائل آن رغبت‌برانگیز	
۳,۱۷. وَ رُحَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ، رخصت‌های آن موهبت شده	
۳,۱۸. وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ، شرایع آن نوشته شده است.	

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ، شما ای بندگان خدا!

:یعنی من و شما...

یعنی وضعیت مطلوب شما این است و هر کسی باید خودش را با این موارد میزان کند.

(۱) شما علمدار هستید؛ نُصِبُ أَمْرِهِ وَ نَهَيْهِ: مرجع و پرچمدار امر و نهی خداوندید (شما مهاجرین و انصار محور احکام الهی هستید که دیگران از شما که پیغمبر را درک کرده اید اطاعت کنند). یعنی شما را هر کسی می بیند باید پرچم امر و نهی ببیند. شما باید علامت باشید «الی نصب یوفضون» در سوره معارج آمده است. شما باید نماد امر و نهی الهی باشید.

(۲) شما حامل دین و وحی هستید؛ وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحِيهِ: و حاملان دین او و وحی او (رسالت رساندن بدون کم و زیاد دین به دیگران بر عهده شماست). همان معنایی که گفتیم که انسان باید مبانی اش را از وحی بگیرد. باید حمله باشیم و نه یحمل اسفارا.

(۳) شما امین خدایید؛ وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ: و امناء خداوندید بر خویشتن. «ففرروا الی الله». ایمان بیاورید تا هم شما و همه بقیه امن شوید. خودمان باید به امنیت برسیم و دیگران هم از شعاع ما به امنیت برسیم.

(۴) مبلغ امت های دیگرید؛ وَ بَلَّغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ: و مبلغان اوئید به سوی امت ها. ما نسبت به سایر امت ها نمی توانیم بی تفاوت باشیم «شما امت وسط هستید: جعلناکم امه وسطا»
با این ۴ مورد زلزله شروع می شود، «فمن يعمل مثقال ذره خیره یره...» .
تکلیف خودمان را با این ۴ مورد بررسی کنیم.

رَزِعِمُ حَقُّ لَهٗ فِيكُمْ وَ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ: زمامدار حق اکنون در میان شماست با پیمانی که از پیش با شما بسته است (غدیر خم) یعنی فکر نکنید که شما ولیّ حق ندارید، زعیم حق مانند ولیّ حق است. زعیم یعنی کسی که باید از طرف خدا اعتبار خرج کند. اما زعیم است. به اصطلاح به خاطر آنکه ریشش گرو است.

نظام عهد است، که ولایت است. از طرفی که ولیّ با خدا عهد می بندد و از طرفی ما با او عهد می بندیم.
وَ بَقِيَّةٌ اسْتَحْلَفَهَا عَلَيْكُمْ: و یادگاری (کتاب یا خلیفه ای) که برای شما باقی گذاشته است. «بقیه الله خیر لکم» این بقیه الله قرآن ناطق است.

قرآن خودش ناطق است و نیازی به استنطاق ندارد. استنطاق از متن نداریم، قرآن وقتی ناطق نشد، مهجور می‌شود. یعنی هر چه که می‌خواهی منطبق با حق بینی، از قرآن بین.

۱,۱. كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ، کتاب ناطق خداست.
۱,۲. وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ، و قرآن صادق
۱,۳. وَالتُّورُ السَّاطِعُ، و نور فروزان
۱,۴. وَ الضِّيَاءُ اللّامِعُ، و شعاع درخشان
۱,۵. بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، کتابی که حجت‌های آن روشن است،
۱,۶. مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، بواطن آن آشکار(اسراری نهفته دارد ولی سر بسته نیست)،
۱,۷. مُنْجِلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، ظواهر آن متجلی
۱,۸. مُغْتَبِطَةٌ بِهٖ اَشْيَاعُهُ، و پیروان آن مورد غبطه اقوام دیگر.(آنچه مهم است عمل به قرآن است و درس سعادت دنیوی و اخروی در آن است).
۱,۹. قَائِدًا [قَائِدًا] إِلَى الرِّضْوَانِ، کتابی که تبعیت از آن، انسان را به سوی رضوان(بالاترین درجات بهشتی) سوق می‌دهد
۱,۱۰. اَتَّبَاعُهُ مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ، و گوش جان سپردن به آن، نجات را به ارمغان می‌آورد.
۱,۱۱. اسْتِمَاعُهُ بِهٖ تَنَالُ حُجَجَ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةَ، و حجت‌های نورانی خداوند بواسطه آن دست یافتنی می‌شود.
۱,۱۲. وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، و بوسیله قرآن به واجبات تفسیر شده
۱,۱۳. وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ، و محرمات منع شده
۱,۱۴. وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، و ادله ظاهر
۱,۱۵. وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ، و براهین کافی (که پشتوانه آنهاست)

۱,۱۶	وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَفَضَائِلُ آن رَغْبَتِ برانگیز
۱,۱۷	وَرُخْصَةُ الْمَوْهُوبَةُ، رَخْصَتِ هَی آن موهبت شده
۱,۱۸	وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ، شَرَایِعِ آن نوشته شده است.

این حرف‌ها راجع به قرآن در حالی است که قرآن را مصادره به مطلوب کردند. حضرت (علیها السلام) می‌گویند که قرآن آن چیزی است که در مصادره کسی غیر از ولیّ قرار نمی‌گیرد.

وقتی می‌گویند «کتاب الله الناطق»، یعنی گاهی از روی ناطق بودن قرآن وارد آن می‌شوید، در واقع بطن‌های قرآن را یکی یکی می‌شمرند. این گونه نیست که قرآن ناطق و ساطع و ... دستگاه‌های یکسان باشد. هر کدام یک دستگاه است. صادق دیدن قرآن یعنی چه؟ شما یک موضوع دارید و قرآن قادر است که حقایق را با تأویلاتش در اختیار شما قرار دهد. به شما ایمان حقیقی را نشان می‌دهد و شخصی که مصداق اتم آن است را بیان می‌کند. صادق بودن یعنی مفهوم را به تمامه با مصداق تآمش برای شما مطرح می‌کند.

مثلا حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌خواهد قیامت را بفهمد، یعنی ببیند که آیا موجودات دو مرتبه باز می‌گردند یا نه، پس پرنده‌ها را مخلوط می‌کنند و ... تا اینکه صدا می‌زنند و آن‌ها هر کدام باز می‌گردند. این یعنی صادق. سیستم قرآن صادق مانند حضرت عَزِیز (علیه السلام) در قرآن که مثلا خدایا چطور مرده‌ها را زنده می‌کنی؟ او هم می‌خواهد و خوابش ۱۰۰ سال طول می‌کشد. خدا وقتی می‌گوید قیامت است، یعنی مصداقی برای شما می‌آورد. می‌توان در آینده گفت که این پژوهش قرآن ساطعی است یا صادقی یا ... است.

کسی بتواند در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) تَلَمَّذ کند، بسیار عالی است. هر قدر که شما بتوانید دستگاه مرتبه‌ای به دست آورید به علوم بیشتری دست می‌یابید. وقتی توانستند در علم مسائل صوت را ابداع کنند، تلفن اختراع شد و بعد از آن مویایل ... مرتبه به مرتبه دستگاه‌ها تکمیل می‌شود.

دستگاه‌های فکری در تعلیم و تزکیه و در تربیت انسان فوق العاده اثر دارد. شما کافی است که بگویید من از دستگاه ۱ استفاده می‌کنم و یک مرتبه ۲۰ ساعت صرفه‌جویی می‌شود.

ما همه می‌خواهیم اصلاح شویم اما دستگاه فکری که با آن می‌شود اصلاح شویم را هنوز پیدا نکرده‌ایم. مثلا دستگاه کنترل تندی و کندی، این دستگاه خیلی می‌تواند انسان را جلو بیاورد.

ایمان را برای تطهیر از شرک قرار داد. توحید برای شرک است. چطور ایمان تطهیر از شرک شد؟ توحید عملی انسان زمانی محقق می شود که بتواند به خدا اتکا کند. در غیر این صورت دچار شرک فکری و شرک عملی می شود. شرک فرآیند تحقق کفر است. چگونه انسان می تواند استعدادهای خود را ببوشاند؟ وقتی توجهش به مبدا مختل باشد.

۴. تبیین اصول یقینی شرایع

توجه به منفعت ایمان	۱. فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، و خداوند ایمان را قرار داد برای تطهیر شما از شرک.
توجه به منفعت نماز	۲. وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهَاً لَكُمْ عَنِ الْكِبَرِ، و نماز را برای تنزیه شما از کبر.
توجه به منفعت زکات	۳. وَ الزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ، و زکات را برای تزکیه نفس و افزایش روزی.
توجه به منفعت روزه	۴. وَ الصِّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ، و روزه را برای تثبیت اخلاص (چون آشکار نیست و اثر ظاهری ندارد)
توجه به منفعت حج	۵. وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ، و حج را برای رفعت دین
توجه به منفعت عدل	۶. وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ، و عدل را برای وابستگی و هماهنگی قلب های شما قرار داد.
توجه به منفعت طاعت اهل بیت علیهم السلام	۷. وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ، و اطاعت ما را بر شما واجب کرد برای نظام یافتن ملت (چون همه بر محور یک امام جمع می شوند).
توجه به منفعت امامت اهل بیت علیهم السلام	۸. وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَةِ، و امامت ما امنیتی برای تفرقه است.
توجه به منفعت جهاد اهل کفر و نفاق.	۹. وَ الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، و جهاد را واجب کرد برای عزت اسلام (و ذلت اهل کفر و نفاق).
توجه به منفعت صبر پاداش حق.	۱۰. وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ، و صبر را وسیله ای برای جلب پاداش حق.

۱۱. وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، مصلحت عامه را در گروهی امر به معروف	توجه به منفعت امر به معروف
۱۲. وَ بَرَّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَهُ مِنَ السُّخْطِ، و نیکی به پدر و مادر را سپری ساخت برای محافظت از غضبش.	توجه به منفعت نیک به والدین
۱۳. وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنْسَأَةً فِي الْعُمُرِ وَ مَنَمَةً لِلْعَدَدِ، و صله رحم را وسیله طولانی شدن عمر و افزایش جمعیت.	توجه به منفعت صله رحم
۱۴. وَ الْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدَّمَاءِ، و قصاص را وسیله حفظ خون‌ها قرار داد	توجه به منفعت قصاص
۱۵. وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِضًا لِلْمَغْفِرَةِ، و وفای به نذر را قرار داد تا انسان خود را در معرض غفران الهی قرار دهد.	توجه به منفعت وفای به نذر
۱۶. وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَائِيلِ وَ الْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبَحْسِ، و رعایت موازین در خرید و فروش را برای از میان رفتن کم فروشی	توجه به منفعت رعایت میزان
۱۷. وَ النَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهَاً عَنِ الرَّجْسِ، و نهی از شرابخواری را برای دوری از پلیدی‌ها	توجه به منفعت دوری از شرابخواری
۱۸. وَ اجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَابًا عَنِ اللَّعْنَةِ، و پرهیز از تهمت ناروا را حجایی در برابر لعن الهی.	توجه به منفعت دوری از تهمت ناروا
۱۹. وَ تَرْكَ السَّرِقَةِ إِجْبَابًا لِلْعِقْفَةِ، و ترک سرقت را وسیله ای برای ورود به وادی عفت قرار داد.	توجه به منفعت ترک دزدی
۲۰. وَ حَرَمَ اللَّهِ الشُّرْكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، و شرک را حرام کرد تا به ربوبیت او اخلاص پیدا کنید.	توجه به منفعت دوری از شرک
۲۱. فَ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَحْسَبُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءَ، «پس تقوای خدا بیشه کنید آنچنانکه شایسته است و جز در لباس اسلام نمیرید.» و فرمانبردار خدا باشید در آنچه امر فرموده و از آنچه که نهی	توجه به منفعت تقوا

کرده که «همانا تنها بندگان دانای خدا به مقام خشیت او نائل می شوند.»

قبلا پدر و مادرها به ما فروع دین یاد می دادند، نماز، روزه، حج، جهاد، زکات ... اینجا چیزی به نام فروع دین نداریم بلکه اصول شرایع است. ما یک اصول دین داریم و یک اصول شرایع. اصل اصول دین ۳ تا است. توحید، نبوت و معاد است، امامت و عدل. قید بر این هاست. اصول شرایع هم این هاست:

- ایمان
- نماز
- زکات
- روزه
- حج
- عدل (جایش اینجاست)
- اطاعت از ولی و امام
- جهاد
- صبر
- برّ به والدین
- صله رحم
- قصاص: اگر به کسی لطمه زدی باید به تو لطمه بزنند. قرار نیست بدون مسئولیت به دیگران آسیب بزنی. و موارد بعدی که برای بزرگسالان بیشتر مطرح است و از سوره اسراء آمده است.

توجه به منفعت وفای به نذر

توجه به منفعت رعایت میزان

توجه به منفعت دوری از شراب خواری

توجه به منفعت دوری از تهمت ناروا
توجه به منفعت ترک دزدی
توجه به منفعت دوری از شرک
توجه به منفعت تقوا

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقَعَدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا (۲۲)

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِنَّمَا يُبَلِّغُنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ وَلَا تَنْهَرُهُمَا ۚ وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳)

وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلْمِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۴)

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ ۚ إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵)

وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (۲۶)

...

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا (۳۱)

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (۳۲)

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ۚ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ۚ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳)

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۚ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ۚ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴)

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُلْتُمْ ۚ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵)

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۚ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶)

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ۚ إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷) سوره مبارکه اسراء

و همه این ها برای آن است که انسان ها خود را از شرک برهانند.

وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشُّرْكَ ۚ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ ۚ وَ شَرِكَ رَا حَرَامٌ كَرْد تَا بَه رُبُوبِيَّتِ اَوْ اِخْلَاصِ پيدا كنيد.

فَ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، «پس تقوای خدا پیشه کنید آنچنانکه شایسته است و جز در لباس اسلام نمیرید.» و فرمانبردار خدا باشید در آنچه امر فرموده و از آنچه که نهی کرده که «همانا تنها بندگان دانای خدا به مقام خشیت او نائل می شوند.»
همه این ها را در نهایت روی امر و نهی های خدا جمع کردند.

۵. همراهی با یقین جاری شده توسط ولی الهی

<p>ثُمَّ قَالَتْ أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ أَقُولُ عَوْدًا وَ بَدْوًا وَ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» فَإِنْ تَعَزَّوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رَجَالِكُمْ وَ لَنِعْمَ الْمَعْرِيءُ إِلَيْهِ.</p> <p>سپس گفت: هان ای مردم! بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد است. می گویم (آن هم نه یکبار) بلکه تکرار می کنم. نه غلط در گفتارم جا دارد و نه غیر حق در کردارم راه. «پیامبری از خود شما به میان شما آمد که رنجهای شما بر او گران بود و به هدایت شما حرص می ورزید و با مومنان رأفت و مهربانی داشت.» اگر به نسب او مراجعه کنید و بخواهید او را بشناسید می بینید که پدر من بوده است نه پدر زنان شما و برادر پسرعموی من بوده است نه برادر مردان شما. (پیامبر پس از ورود به مدینه بین مهاجرین و انصار عقد اخوت بست و طرف عقد اخوت خود را حضرت علی علیه السلام قرار داد) و چه سعادت مند است کسی که به او منسوب باشد.</p>	<p>توجه به امام یقین</p>
<p>۱. فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ، پس او رسالت خود را به انجام رسانید</p>	<p>توجه به مواهب رسالت</p>
<p>۱,۱. صَادِعًا بِالنَّدَارَةِ، با اظهار انذار (جو غالب آن روز را که شرک بود شکست و حق را که همان توحید است اظهار کرد).</p>	<p>- در اظهار انذار</p>
<p>۱,۲. مَائِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، در حالیکه به راه و روش مشرکین پشت</p>	<p>- در رسواسازی</p>

پازده.	مشركين
۱,۳. ضَارِبًا تَبَجَّهُمْ، و ضربه به كمر مشركين زده	- در ضربه به مشركين
۱,۴. آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ، گلوگاهشان را فشرده.	- در انهدام مشركين
۱,۵. دَاعِيَا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، و با بهترين زبان، زبان موعظه و حكمت، آنان را به سوى خدا دعوت كرد.	- در درعوت به خداوند
۱,۶. يَجِفُّ [يَجْدُّ] الْأَصْنَامَ، وَ يَنْكُثُ الْأَهَامَ حَتَّىٰ أَنْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَاكُوا الدُّبُرَ حَتَّىٰ تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَ خَرِسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ وَ طَاحَ وَشَيْطُ النَّفَاقِ وَ أَنْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ وَ فُهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ، آنقدر بت شكست و مشركين را سركوب كرد تا اينكه جمعهشان از هم پاشيد و عقب نشيني كردند و شب گريخت و صبح مجال ظهور يافت (ظلمت شب شرك از بين رفت و صبح نوراني توحيد دميد) و حق از آن موضع خالصش جلوه گري كرد (توحيد و خداپرستي رواج يافت) و با كلام زمامدار دين، حنجره هاي شياطين خاموش شد. (بيغمبر به گفتار در آمد و گويندگان كفر خاموش شد) و جمعيت بي ريشه ي نفاق هلاك شد. و گره هاي كفر و شقاق گشوده گشت (پيمانهاي ميان كفار و مشركين عليه اسلام منحل گرديد) و آنگاه زبان شما در ميان عده اي انسان آبرومند و روسپيد اما شكتم تهی به گفتن «لا اله الا الله» باز شد. (اشاره حضرت به عترت و خصوصا علي عليه السلام است).	- در بت شکنی
۱,۷. وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مَذْقَةَ الشَّارِبِ وَ نَهْزَةَ الطَّامِعِ وَ قَبَسَةَ	- در خروج از

الْعَجَّانِ وَ مَوْطِئِ الْأَقْدَامِ تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْقِدَّ أَذَلَّهُ خَاسِسِينَ
 تَخَافُونَ أَنْ يَنْخَطِفَكُمْ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ
 تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ الَّتِي وَ بَعْدَ أَنْ مَنِيَّ بِهِمُ الرِّجَالِ وَ ذُؤْبَانَ
 الْعَرَبِ وَ مَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ، لَمَّا أَوْقَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ أَوْ
 نَجَّمَ قَرْنَ الشَّيْطَانِ أَوْ فَغَرَّتْ فَاعِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدَفَ أَخَاهُ فِي
 لَهَوَاتِهَا فَلَا يَنْكُفِي حَتَّى يَطَّأَ جَنَاحَهَا بِأَحْمَصِهِ وَ يُخَمِدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ
 مَكْدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ مُجْتَهِداً فِي أَمْرِ اللَّهِ قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدِ
 فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُشْمِراً نَاصِحاً مُجِدِّاً كَادِحاً لَّا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ
 وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ وَادِعُونَ فَآكِهُونَ آمِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا
 الدَّوَائِرَ وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَ تَنْكِصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ وَ تَفْرُونَ مِنْ
 الْقِتَالِ، «و شما در پرتگاه جهنم بودید». به جرعه ای آب می مانستید و
 محل فرصت طلبی طمعکاران. آتش زنه ای بودید که روشنی نیافته
 خاموش می شدید. زیر پا بودید، لگدمال عابران (این اسلام بود که به
 شما عزت داد). آب متعفن می نوشیدید، خوراکتان برگ درختان بود
 (اینک شما به آب و نانی رسیده اید). ذلیل و مطرود بودید و همیشه
 در هول و هراس از اینکه مردم از اطراف شما را برابیند (به بندگی
 بگیرند و ببرند). بعد از این حال و روز، خدای تعالی شما را بوسیله
 پدرم محمد نجات داد. چه بلاها که از دست مردم کشید، از گرگان
 عرب و سرکشان اهل کتاب. «هرگاه که آتش جنگ بر می
 افروختند، خدا خاموشش کرد». هرگاه که شاخ شیطان عیان می شد یا
 ازدهای مشرکین دهان باز می کرد، پیامبر برادرش علی را به کام
 حوادث می انداخت. و او علی تا گوش های آنان را به خاک نمی مالید
 و شعله فتنه شان را با شمشیرش خاموش نمی کرد از میدان باز نمی گشت.
 سختی کشیده (برای مبارزه) در راه خدا و پرتلاش در مسیر خدا و

نزدیکترین به رسول خدا بود. او آقا و سرآمد اولیای خدا بود. پیوسته آماده به خدمت و خیرخواه و جدی و پرتلاش بود و در راه خدا سرزنش هیچ ملامتگری در او اثر نداشت. و شما در آن حال در رفاه عیش و خوشگذرانی و بی تفاوت (به دین) در نعمت و امنیت بودید (با تلاش‌های پدر و همسر به رفاه رسیده و به عیش و نوش افتادید). همان شما که در حوادث عقب نشینی کرده و از جنگ‌ها می‌گریختید، چشم به راه گردش روزگار علیه ما شدید و منتظر اخبار بودید.

به نظر شما مبحث یقین، چگونه به زندگی ما کشیده می‌شود؟ ما که نمی‌توانیم پای یقین را به زندگی مان باز کنیم به گونه‌ای که این مبحث بتواند گره‌های اخلاقی و اجتماعی ما را حل کند.

اگر کسی از شما بپرسد که این تعداد جلسه یقین شرکت کردید، خیلی کار خوبی هم کردید، اما با این مباحث چگونه می‌توانید وارد مباحث اخلاقی و اجتماعی شوید، شما چه جوابی می‌دهید؟

اولین جواب این است که: برخی از مباحث در زندگی انسان رویکردهای او را تغییر می‌دهد. اساسا خود این بحث رویگری و باوری است. جنس بحث، اعتقادی است یعنی چگونه مبحث یقین به زندگی ما کشیده می‌شود؟ یعنی ما اصلا از آن اعتقاد و باور بخواهیم، پس چون یک اعتقاد در ما می‌سازد پس ما زندگی مان عوض می‌شود.

کاربرد یعنی باید بگویید که من این جای را چطور باید بخورم؟ صرف گفتن اینکه تحت ولایت طاغوت نبودن که برای ما کاربرد نیست!

دوم: اینکه برخی از رویکردها ایجاد امنیت می‌کنند و این به نحوی از مورد اول متمایز است و هم اینکه مرتبط است. سوم: اینکه اگر ما بخواهیم یقین را در زندگی مان لحاظ کنیم، می‌گوییم توجه کنیم به بی‌ثباتی دنیا و در نتیجه عدم تعلق به آن. که عدم تعلق به ما کمک می‌کند و به زندگی مان جهت می‌دهد.

چهارم: در واقع توجه به قوانین ثابت و اختیار ما نسبت به آن یعنی شناسایی قوانین. پنجم: شفافیت بیشتر.

هر کسی برای خود یک جدول درست کند و الان به آن جواب دهد. هر آنچه شما را رنج می‌دهد و ناخرسندتان می‌کند را بنویسید.

قرآن و روایات	مبنای چرایی اعمالتان	چرایی رنج تان؟	از چه چیزی رنج می‌برید و ناخرسندانان می‌کند؟
<p> إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْكَ عَصَبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَّا اِكْتَسَبَ مِنْ الْأَثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) کسانی که آن دروغ بزرگ را ساخته‌اند گروهی از شمایند. میندارید که شما را در آن شری بود. نه، خیر شما در آن بود. هر مردی از آنها بدان اندازه از گناه که مرتکب شده است به کیفر رسد، و از میان آنها آن که بیشترین این بهتان را به عهده دارد به عذابی بزرگ گرفتار می‌آید. (۱۱) </p>	<p>هیچ کسی نباید به ما تهمت بزنند.</p>	<p>کسی به من تهمت زده است.</p>	<p>مثال: برخوردهای نامطلوب دیگران موجب رنج من می‌شود.</p>

برخی برای چرایی‌شان مبنا دارند و برخی ندارند. اگر مبنا با قرآن و روایت (نه با عقل خودتان) منطبق بود، پس هنیئا لکم! یعنی این رنج بر شما گوارا باشد. «ما انزلنا عليك القرآن لتشقی» خوشا به حال کسی که رنج می‌برد بر مبنایی که قرآن تعریف می‌کند.

اما اگر کسی نتواند رنجش را به قرآن و روایات مستند کند که دیگر هیچ. (در مثال بالا هم آیه این طرفی داریم ولی آن طرفی نداریم.)

شما باید هر چیزی را در مراتب خودش ببینید، مثلاً گفته می‌شود که برخورد نامطلوب دیگران مرا به رنج می‌اندازد چون آن‌ها چیزهایی به من نسبت می‌دهند که در من نیست، پس می‌گوییم که آیا لازم است که شما نسبت به چنین چیزی ناراحت شوید؟ می‌گویید تقوا باید در جامعه حاکم باشد و هیچ‌کسی نباید کاری که دیگری نکرده است به او نسبت دهد، ما دوباره می‌پرسیم که آیا شما برای رنجتان حکمی از خدا دارید؟ می‌گویید خیلی از رنج‌ها طبیعی انسان است. اینجا باید گفت این را چه کسی گفته است که طبیعی است؟ خیلی‌ها را می‌شناسم که روی خودشان کار کردند که دیگر رنج نبرند. پس این ناراحتی امری فطری نیست. پس باید متوسل به قرآن و روایت شویم.

یک آیه و یک روایت می‌آوریم که «واجب است شما از از تهمت دیگران ناراحت شوید».

ممکن است کسی بگوید که من یقینم این است که کسی که به من تهمت بزند من خدا را شاهد می‌گیرم و به نجوای دعاگونه، شکایت‌گونه با خدا معامله می‌کنم «قال انما اشكوا...» یعنی به دعا تبدیل می‌شود و به خرسندی می‌رسد، یعنی من به خدا نزدیک‌تر شدم.

اینکه بگوییم: «ای رنج‌ها و ای انسان‌هایی که آدم‌ها را رنجیده می‌کنید، ما آماده‌ایم!» نه ما اصلاً چنین منظوری نداریم زیرا قانون دیگری هست که هیچ‌کسی نباید راضی به اتهام دیگران باشد.

اگر این جدول را برای خودتان بکشید، بعد از یک مدتی می‌بینید که شما یک فرد نیستید، بلکه چند تا نفرید. برخی‌ها که چند فردبودنشان را می‌فهمند. برخی‌ها معادل ۵ آدم‌اند. یعنی وقتی به فلان ماجرا می‌رسد، یک پروتکل دارد، و در همان ماجرا یک برنامه دیگری می‌ریزد.

دیده می‌شود که چراها در روزهای مختلف هفته متفاوت می‌شود، یعنی همان اتفاق چراهایش متفاوت می‌شود.

این خاصیت قرآن «فاروق» است که فرقان ایجاد می‌کند. یعنی کدام مبنا درست است و کدام نادرست.

بعد از مدتی که جدول پیش رفت، فرد می‌گوید که من چرا باید ضعیف باشم که از تهمت دیگران برنجم؟!!

شما یک برخورد نامطوب دیدید، می‌گویید چرا من باید ضعیف باشم، و آن وقت است که شما از ضعفتان رنجیده می‌شوید. حالا باید یک آیه‌ای بیاورید که وقتی ایمان نداریم، پس زود شکسته می‌شوید.

خیلی چیزها زنجیره‌ای است، حرف شما این است که دیگران که به من تهمت می‌زنند، من را به ضعف‌های درونی‌ام آگاه می‌سازند و من به دلیل آگاهی از ضعف‌های درونی‌ام رنجیده می‌شوم و نه از آن‌ها بلکه از ضعف‌هایم! حالا چطور؟ شما دلیلی دارید که از ضعف‌هایتان رنجیده شوید؟

باید دست از توجیحات برداشت. آدم نباید خودش را فریب بدهد.

برای جلسه بعد هر کدام لطف کنید، برای ۱۰-۵ اتفاق در زندگی‌تان که هست و شما را متزلزل می‌کند، یعنی رویدادهای به‌هم‌ریزنده در زندگی‌تان را شناسایی و برای آن مبنا و حکم از آیات پیدا کنید. لطفاً خود را برای حاضر شدن در صحنه قیامت و جواب دادن در پیشگاه ربوبی آماده کنید.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات.